

The Phenomenology of Marginalization and the Challenge of Justice in the Architecture of Mashhad

ARTICLE INFO

Article Type Original Research

Author

Sahar Tabrizi¹
Golamreza Tabrizikahou^{2*}
Samad Barghi³

How to cite this article

Tabrizi, Sahar, Tabrizikahou, Golamreza and Barghi, Samad. The Phenomenology of Marginalization and the Challenge of Justice in the Architecture of Mashhad. Urban Design Discourse. 2026; 7(1): 49-62.

Doi:

doi.org/10.48311/udd.2026.117752.82810

1. PhD Student in Art, Faculty of Art, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

2. Assistant professor, Department of Counseling, Faculty of Psychology, University of Eqbal Lahoori, Mashhad, Iran.

3. Department of Music, University of Ferdows, Mashhad, Iran.

ABSTRACT

Aims: This study examines the social, economic, and spatial dimensions of marginalization in the city of Mashhad and explicates its relationship with the concept of urban development. The research is motivated by the expansion of spatial poverty and rising inequalities in this metropolis, which has been accompanied by the rapid growth of informal settlements.

Methods: The methodology employed is a descriptive-analytical approach with a qualitative phenomenological orientation. Data were collected through semi-structured interviews with fourteen residents of marginalized areas and analyzed using Colaizzi's method.

Findings: The findings reveal that residents face a combination of structural and psychological challenges, including feelings of insecurity, chronic anxiety, social exclusion, worthlessness, fatigue, and hopelessness, while simultaneously displaying an inner resilience and latent hope for change. The key factors perpetuating spatial poverty include economic inequality, weak urban policymaking, concentration of services in the central urban core, and lack of social participation.

Conclusion: The results indicate that sustainable management of marginalized areas is unattainable without an integrated approach to housing, employment, education, and social empowerment. Suggested strategies include neighborhood-based development, participatory planning, equitable redistribution of urban resources, and strengthening residents' sense of belonging. The study emphasizes that a transition from spatial poverty to urban equity requires redefining spatial justice and ensuring genuine citizen participation in urban decision-making processes.

Keywords: Urban development, Marginalization, Informal settlements, Urban policies.

* Correspondence

Address: Assistant professor,
Department of Counseling, Faculty
of Psychology, University of Eqbal
Lahoori, Mashhad, Iran.
Email: rtabrizi64@gmail.com

Article History

Received: 16 November 2025

Accepted: 27 January 2026

Date of print publication: 27 April 2026



پدیدارشناسی حاشیه‌نشینی و چالش عدالت در معماری شهر مشهد

اطلاعات مقاله:

چکیده

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

نویسندگان:

سحر تبریزی^۱

غلامرضا تبریزی کاهو^{۲*}

صمد برقی^۳

نحوه استناد به این مقاله:

تبریزی، سحر، تبریزی کاهو، غلامرضا و برقی، صمد. پدیدارشناسی حاشیه‌نشینی و چالش عدالت در معماری شهر مشهد. گفتمان طراحی شهری، ۷(۱)، ۶۲-۴۹.

اهداف: این پژوهش به بررسی ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فضایی پدیده حاشیه‌نشینی در شهر مشهد و تبیین رابطه آن با مفهوم توسعه شهری پرداخته است. زمینه شکل‌گیری تحقیق، گسترش فقر فضایی و افزایش نابرابری در کلان‌شهر مشهد است و رشد سریع سکونتگاه‌های غیررسمی روبه‌رو بوده است.

روش‌ها: روش پژوهش توصیفی-تحلیلی با رویکرد کیفی پدیدارشناسی است و داده‌ها از طریق مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با چهارده نفر از ساکنان مناطق حاشیه‌ای جمع‌آوری و بر اساس روش کولایزی تحلیل شده‌اند.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که ساکنان این نواحی با مجموعه‌ای از مشکلات ساختاری و روانی مواجه‌اند؛ از جمله احساس ناامنی، اضطراب مزمن، طرد اجتماعی، بی‌ارزشی، خستگی و ناامیدی، اما در عین حال نوعی مقاومت درونی و امید پنهان برای تغییر در آنان مشاهده می‌شود. عوامل کلیدی تداوم فقر فضایی شامل نابرابری اقتصادی، ضعف سیاست‌گذاری شهری، تمرکز خدمات در هسته مرکزی، و فقدان مشارکت اجتماعی است.

نتیجه‌گیری: نتیجه‌گیری پژوهش بیانگر آن است که بدون رویکردی یکپارچه در حوزه‌های مسکن، اشتغال، آموزش و توانمندسازی اجتماعی، مدیریت پایدار مناطق حاشیه‌ای ممکن نیست. راهکارهای پیشنهادی شامل توسعه محله‌محور، برنامه‌ریزی مشارکتی، بازتوزیع عادلانه منابع شهری و تقویت حس تعلق اجتماعی در میان ساکنان است. این مطالعه تأکید می‌کند که گذار از فقر فضایی به برابری شهری، مستلزم بازتعریف عدالت فضایی و مشارکت واقعی شهروندان در تصمیم‌سازی‌های شهری است.

واژه‌های کلیدی: توسعه شهری، حاشیه‌نشینی، سکونتگاه‌های غیررسمی، سیاست‌های شهری.

۱. دانشجوی دکتری هنر، دانشکده هنر، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
۲. استادیار گروه روانشناسی، دانشکده روانشناسی، دانشگاه اقبال لاهوری، مشهد، ایران.
۳. مربی گروه هنر، موسسه آموزش عالی فردوس، مشهد، ایران.

* نویسنده مسئول:

دکتر غلامرضا تبریزی کاهو

نشانی: استادیار گروه روانشناسی، دانشکده روانشناسی،

دانشگاه اقبال لاهوری، مشهد، ایران.

ایمیل: rtabrizi64@gmail.com

تاریخ مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۷

تاریخ انتشار چاپی: ۱۴۰۴/۰۲/۰۷

۱. مقدمه و بیان مسأله

روند شتابان شهرنشینی در ایران طی نیم‌قرن اخیر، با افزایش جمعیت شهری از کمتر از ۳۱٪ در ۱۳۳۵ به بیش از ۷۵٪ در ۱۴۰۰، ساختارهای اقتصادی و فضایی ناهماهنگ ایجاد کرده و بدون برنامه‌ریزی متوازن، منجر به نابرابری شهری و گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی و حاشیه‌ای شده است. کلان‌شهر مشهد، به دلیل جایگاه مذهبی، اقتصادی و جمعیتی ویژه، نمونه‌ای شاخص از تحولات شهری است. جمعیت این شهر از حدود ۷۰۰ هزار نفر در ۱۳۵۵ به بیش از ۳.۵ میلیون نفر در ۱۴۰۰ افزایش یافته است [۱] که عمدتاً ناشی از مهاجرت‌های داخلی از مناطق روستایی و شهرهای کوچک خراسان، سیستان و بلوچستان و گلستان [۲]. این موج مهاجرت، تشدید شده توسط خشکسالی، فقر و بحران‌های اقتصادی، موجب شکل‌گیری حاشیه‌های گسترده پیرامون مشهد شده است. براساس گزارش شرکت بازاریابی شهری ایران (۱۴۰۲)، بیش از ۱۸٪ جمعیت مشهد در محدوده‌های «بافت ناکارآمد»، «سکونتگاه غیررسمی» یا «محلات کم‌برخوردار» زندگی می‌کنند، مانند التیمور، قلعه‌ساختمان و مهرآباد. این مناطق فاقد خدمات شهری، زیرساخت‌های استاندارد، فضاهای عمومی و حس تعلق هستند و با بحران امنیت، اشتغال و انزوای فرهنگی و روانی مواجه‌اند [۳]. از منظر نظری نیز، گسترش حاشیه‌نشینی را می‌توان یکی از پیامدهای فرآیند «مدرن‌سازی ناقص» (Incomplete modernization in urbanization) در کشورهای در حال توسعه دانست [۴]. این مفهوم نشان می‌دهد که با وجود تبعیت رشد شهری و توسعه اقتصادی از مدل‌های غربی، ساختار نهادی و مدیریت شهری هماهنگ نمی‌شوند؛ بنابراین توسعه فیزیکی شهرها از رشد اجتماعی-اقتصادی پیشی گرفته و حاشیه‌نشینی به عنوان بخشی از منطق تولید فضا در نظام سرمایه‌داری شهری شکل می‌گیرد [۵].

مشهد به عنوان نمونه‌ای شاخص، با تمرکز خدمات و سرمایه در مرکز و کمبود زمین ارزان و سیاست‌های ناکارآمد مسکن، گروه‌های کم‌درآمد را به حاشیه‌های شرقی و جنوب‌غربی رانده است. این مناطق از نظر اقتصادی، خدماتی و سیاسی محروم بوده و با طرد اجتماعی، محدودیت‌های حقوقی و حذف از تصمیم‌گیری شهری، نوعی «نفی شهروندی» را تجربه می‌کنند [۳]. رشد بی‌رویه حاشیه‌نشینی در مشهد پیامدهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیست‌محیطی دارد؛ افزایش تراکم، سکونتگاه‌های ناایمن و ضعف مدیریت منابع، آسیب‌پذیری در برابر بحران‌ها را افزایش می‌دهد و فقدان فرصت‌های برابر در آموزش، اشتغال و مشارکت اجتماعی، چرخه فقر شهری را بازتولید می‌کند [۶].

مسئله اصلی این پژوهش، تحلیل زیست حاشیه‌ای در مشهد به عنوان پدیده‌ای ساختاری و چندبعدی است که ناشی از تعامل نیروهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فضایی می‌باشد.

با تکیه بر داده‌های آماری و چارچوب میان‌رشته‌ای در پارادایم‌های جامعه‌شناسی، شهرسازی و معماری، علل و پیامدهای گسترش سکونتگاه‌های حاشیه‌ای بررسی و راهبردهایی برای توانمندسازی، ادغام فضایی و ارتقای کیفیت زیست شهری از منظر ساکنان و مدیران ارائه می‌شود. هدف پژوهش فراتر از شناسایی مشکلات فیزیکی یا اجتماعی، بازخوانی رابطه میان فضا و عدالت شهری و نشان دادن نقش سیاست‌ها، برنامه‌ریزی و طراحی شهری در بازتولید یا کاهش نابرابری‌ها است. حاشیه‌نشینی در مشهد بازتاب تضادهای کلان توسعه شهری در ایران معاصر بوده و حل آن نیازمند تغییر نگرش مدیریتی، افزایش مشارکت شهروندی و حرکت به سوی عدالت فضایی و اجتماعی است.

۲. روش‌شناسی

این پژوهش با رویکرد پدیدارشناسی توصیفی انجام شد تا تجربه‌های زیسته ساکنان مناطق حاشیه‌ای و سکونتگاه‌های غیررسمی مشهد در ابعاد اجتماعی، روان‌شناختی و زیستی تبیین شود [۷]. جامعه مورد مطالعه شامل کلیه ساکنان این مناطق بود و چهارده نفر (هفت زن و هفت مرد) به صورت هدفمند و با بیشینه‌ی پراکنش (Maximum variation sampling) انتخاب شدند.

جدول ۱. ویژگی‌های جمعیت شناختی مشارکت‌کنندگان

ردیف	کد مشارکت‌کننده	جنسیت	میزان تحصیلات	وضعیت تاهل	شغل
۱	I	زن	دیپلم	متاهل	خانه دار
۲	II	مرد	فوق دیپلم	متاهل	کارگر ساختمانی
۳	III	زن	ابتدایی	مطلقه	فروشنده محلی
۴	IV	مرد	سیکل	متاهل	راننده تاکسی
۵	V	زن	کارشناسی	مجرد	کارمند
۶	VI	مرد	دیپلم	متاهل	مغازه دار
۷	VII	زن	بی سواد	متاهل	خانه دار
۸	VIII	مرد	کارشناسی	مجرد	کارگر کارخانه
۹	IX	زن	فوق دیپلم	متاهل	مربی مهد کودک
۱۰	X	مرد	دیپلم	متاهل	کارگر خدمات شهری
۱۱	XI	زن	سیکل	بیوه	خیاط خانگی
۱۲	XII	مرد	کارشناسی	مجرد	کارشناس فنی
۱۳	XIII	زن	ابتدایی	متاهل	دستفروش
۱۴	XIV	مرد	بی سواد	متاهل	کارگر روزمزد

ابزار گردآوری داده‌ها مصاحبه‌ی نیمه‌ساختاریافته و عمیق بود. راهنمای مصاحبه با سؤالات باز و منعطف طراحی شد تا سه بعد اجتماعی، روان‌شناختی و زیستی زندگی بررسی شود. سؤالات

شکل‌گیری فرم شهری این نواحی هستند. آنان تأکید کردند که شاخص‌های بومی‌سازی شده می‌توانند مبنایی برای مدل‌سازی و ارزیابی فرم شهری سکونتگاه‌های غیررسمی در آینده باشند [۹]. همچنین پیلهور (۱۴۰۰) در تحقیق خود با عنوان «تحلیل فضایی جغرافیایی شهرنشینی در ایران» روند رشد شهری کشور را ناپایدار ارزیابی کرده و بیان می‌کند که رشد شتابان شهرنشینی، تمرکزگرایی و گسترش مشاغل غیررسمی، منجر به شکل‌گیری طبقات کم‌درآمد و حاشیه‌نشینی در پیرامون کلان‌شهرها شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که نابرابری‌های فضایی و اجتماعی، تهدیدی جدی برای توسعه پایدار شهری محسوب می‌شوند [۱۰]. در نهایت، سرور و امین زاده (۱۳۹۸) در مطالعه‌ای با عنوان «تبیین علل شکل‌گیری اسکان‌های غیررسمی و ارائه راهکارهای بهینه جهت ساماندهی آنها» (مطالعه موردی: محله علی آباد بوکان) نشان داد که مؤلفه‌هایی همچون حس تعلق، امنیت و تعاملات اجتماعی نقش قابل توجهی در افزایش رضایت سکونتی دارند. این یافته‌ها بیانگر آن است که پویایی‌های اجتماعی می‌توانند تا حدی کاستی‌های کالبدی و فیزیکی سکونتگاه‌های غیررسمی را جبران کنند و بر ارزش اقتصادی فضاهای شهری نیز اثرگذار باشند [۱۱].

پژوهش نکروماه (۲۰۲۰) نیز نشان می‌دهد که ساکنان غیررسمی با ایجاد درآمد، تأمین نیروی کار و اشتغال، به توسعه شهری در غنا کمک می‌کنند. یافته‌ها سهم ویژه سکونتگاه‌های غیررسمی در توسعه شهری را آشکار کرده و تأکید دارند که مدیران شهری باید تمرکز بر ساکنان و شناخت نقش آن‌ها در فرآیند توسعه داشته باشند [۱۲]. همچنین پژوهش «غیررسمی بودن مسکن و کار در فضا» (۲۰۲۴) نشان می‌دهد این دو نوع غیررسمی شهری پایدار بوده و خوشه‌های مکانی قابل توجهی در مناطق پیرامونی و حاشیه‌ای دارند. مدل‌های اقتصادسنجی حاکی از نقش شرایط کاری بی‌ثبات در انتخاب مکان سکونت هستند و بر ضرورت سیاست‌های مبتنی بر مکان برای بهبود کار و مسکن در مناطق محروم تأکید می‌کنند [۱۳]. پژوهش روسینتو و پیرانتی (۲۰۲۵) با تحلیل جامع کتاب‌سنجی و نقشه‌برداری شکاف‌های تحقیقاتی، اهمیت همسوسازی استراتژی‌های ارتقای محله‌های فقیرنشین برای دستیابی به توسعه شهری پایدار، فراگیر و تاب‌آور را برجسته می‌کند. این مطالعه دسترسی به مطالعات تأثیرگذار و اجرای سیاست‌های مبتنی بر شواهد را برای ذینفعان ممکن ساخته و استراتژی‌های تطبیقی متنوعی برای ارتقای این محله‌ها ارائه می‌دهد [۱۴].

مطالعه لهما (۲۰۲۳) نیز نشان می‌دهد که فضاهای غیررسمی و بینابینی شهری با استفاده‌های موقت و خلاقانه، گفتمان رایج درباره فضای عمومی، مکان‌سازی رسمی و نظم اجتماعی را به چالش می‌کشند. تصرف این فضاها ابعاد رفتاری،

شامل تجربه‌ی زیستن در محله، روابط اجتماعی، احساس امنیت، وضعیت بهداشت و برداشت فرد از کیفیت زندگی بود. برای اعتبار علمی، از روش اعتبار محتوایی با نظر پنج متخصص جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و بهداشت جامعه استفاده شد تا تناسب، وضوح، جامعیت و ارتباط سؤالات با اهداف پژوهش بررسی و اصلاح شود. پس از اعمال بازخوردها، نسخه‌ی نهایی راهنمای مصاحبه تدوین شد و برای گردآوری داده‌ها استفاده گردید. به منظور اطمینان از قابلیت فهم و کاربردی بودن پرسش‌ها نیز، دو مصاحبه‌ی آزمایشی (Pilot interview) با دو نفر از ساکنان مناطق مشابه انجام شد و پس از تحلیل پاسخ‌ها، به منظور افزایش اعتبار محتوایی (Content validity) و پایایی اجرای مصاحبه‌ها تغییرات جزئی در ترتیب و نحوه‌ی بیان سؤالات اعمال گردید. انتخاب مشارکت‌کنندگان تا رسیدن به اشباع داده‌ها ادامه یافت و پس از چهاردهمین مصاحبه داده‌ی جدیدی حاصل نشد. معیارهای ورود شامل سکونت حداقل پنج سال، سن بالای هجده سال، سلامت روانی و تعلق فرهنگی-اجتماعی بود. داده‌ها از طریق مصاحبه‌ی نیمه‌ساختار یافته گردآوری شد و راهنمای مصاحبه با نظر پنج متخصص اعتبارسنجی و نهایی گردید. در انتها نیز، به منظور افزایش دقت و اعتبار یافته‌ها، از روش‌های بازبینی مشارکت‌کنندگان (Member check)، بازبینی همکار پژوهشگر (Peer check) و ثبت دقیق فرآیند پژوهش (Audit trail) استفاده شد.

۳. پیشینه پژوهش

رشد سریع شهرنشینی و مهاجرت در ایران، به‌ویژه در مشهد، موجب گسترش سکونتگاه‌های حاشیه‌ای و غیررسمی شده است. این پدیده نابرابری‌های فضایی و اجتماعی ایجاد کرده و چالشی جدی برای توسعه پایدار شهری در حوزه‌های زیست‌محیطی، اقتصادی و فرهنگی است. پژوهش حاضر ارتباط فقر فضایی، نابرابری و پایداری اجتماعی را بررسی می‌کند.

حیبی و همکاران (۱۴۰۱) در مطالعه‌ای با عنوان «بازتولید غیررسمی شهری در ایران: عوامل کلیدی، ابزارها و چالش‌ها»، با نگاهی انتقادی به تحلیل چرایی تداوم سکونتگاه‌های غیررسمی پرداختند و نشان دادند که مثلث قدرت متشکل از دولت، اقتصاد دولتی و عقلانیت ابزاری تکنوکراتیک، موجب بازتولید فقر و فضاهای غیررسمی شده است. به باور آنان، سیاست‌های دولتی و ابزارهای مدیریتی رسمی، به‌صورت غیرمستقیم در تداوم ناپایداری اجتماعی و زیست‌محیطی نقش‌آفرینی می‌کنند [۸]. در پژوهشی دیگر، آقا جانی و همکاران (۱۴۰۳) با عنوان «تبیین شکل‌گیری الگوی شهری در سکونتگاه‌های غیررسمی ایران»، الگوی کالبدی و محیطی این سکونتگاه‌ها را بررسی کرده و نشان دادند که عواملی همچون مجاورت با شبکه‌های اصلی حمل‌ونقل و بهره‌گیری از توپوگرافی زمین، از مهم‌ترین عناصر در

به نفع طبقات مسلط عمل می‌کنند. سیاست‌های رسمی، مانند بازآفرینی شهری یا نوسازی بافت‌های فرسوده، اغلب به جای توانمندسازی، منجر به حذف یا جابه‌جایی ساکنان فقیر می‌شوند [۱۷]. فضا در این فرآیند ابزاری برای کنترل اجتماعی و حفظ نظم طبقاتی می‌شود. این نظریه خواستار دموکراتیزه کردن فضا، بازتوزیع عادلانه منابع شهری و تحقق «حق به شهر» (Right to the city) است تا تمامی شهروندان در تولید و استفاده از فضاها سهیم شده و سیاست‌ها به ارتقای کیفیت زندگی گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده متمرکز شوند.

نظریه دوم در حوزه جامعه‌شناسی شهری، نظریه «حق به شهر» است که یکی از بنیادی‌ترین رویکردهای انتقادی در مطالعات شهری معاصر محسوب می‌شود. این دیدگاه بار توسط هنری لُفر (Lefebvre, H) مطرح شد. لُفر (۱۸، ۱۹) در واکنش به پیامدهای سرمایه‌داری شهری و بی‌عدالتی‌های فضایی تأکید می‌کند که شهر نباید صرفاً کالایی اقتصادی یا فضای مصرفی باشد، بلکه باید عرصه‌ای برای زندگی، خلاقیت و کنش جمعی انسان‌ها باشد. او مفهوم «حق به شهر» را حقی جمعی می‌داند که به همه شهروندان، به‌ویژه گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده، امکان بازآفرینی، بازتولید و مشارکت در ساخت فضاهای شهری را می‌دهد. از نظر لُفر، شهر پدیده‌ای اجتماعی-سیاسی است که روابط قدرت و سرمایه شکل آن را تعیین می‌کنند، اما این فرآیند باید معکوس شود و فضا از طریق نیازها و تجربیات انسانی ساخته شود، نه صرفاً نیروهای اقتصادی. سپس هاروی [۱۶] این اندیشه را گسترش داده و «حق به شهر» را به ابزاری تحلیلی برای نقد سرمایه‌داری شهری تبدیل کرده است. او بر این باور است که حق به شهر فراتر از دسترسی به خدمات شهری است و شامل حق تصمیم‌گیری درباره سازمان‌دهی و استفاده از فضا نیز می‌شود. شهر عرصه منازعه طبقاتی است و گروه‌های فرودست باید از طریق مشارکت و مقاومت، حق خود برای حضور و اثرگذاری در فضاهای شهری را مطالبه کنند. در این چارچوب، زیست حاشیه‌ای نه صرفاً نتیجه فقر یا مهاجرت، بلکه نشانه فقدان عدالت فضایی و حذف گروه‌های کم‌قدرت از تصمیم‌گیری شهری است. ساکنان مناطق غیررسمی معمولاً از حقوق بنیادین مانند امنیت مالکیت، خدمات عمومی و مشارکت در طرح‌های شهری محروم‌اند که به معنای سلب «حق به شهر» است.

راه‌حل این وضعیت، نه تخریب یا نوسازی صرف کالبدی، بلکه بازتعریف رابطه قدرت در تولید فضا است. سیاست‌های شهری باید به سمت مشارکت دموکراتیک، توانمندسازی محلی و توزیع عادلانه منابع فضایی حرکت کنند [۲۰]. زیست حاشیه‌ای بستری برای کنش سیاسی و اجتماعی است، جایی که گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده از طریق شبکه‌های همیاری، انجمن‌های محلی و مقاومت روزمره، بخشی از حق خود به شهر را بازپس

اقتصادی و فرهنگی دارد، اغلب نامحسوس و خارج از ضوابط رسمی بوده و در مرز فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی ظاهر می‌شوند [۱۵]. در مجموع مطالعات نشان می‌دهند که تداوم سکونتگاه‌های غیررسمی در ایران و جهان ناشی از تعامل سیاست‌های دولتی، ساختارهای اقتصادی و عقلانیت تکنوکراتیک است که فقر و نابرابری فضایی را بازتولید می‌کند. شکل‌گیری کالبدی تحت تأثیر عوامل مکان‌شناختی، شبکه‌های حمل‌ونقل و شاخص‌های بومی است، در حالی که پویایی‌های اجتماعی مانند حس تعلق می‌توانند کاستی‌های کالبدی را جبران کنند. غیررسمی بودن مسکن و کار پایدار بوده و سیاست‌های مبتنی بر مکان، رویکردهای تطبیقی، نقشه‌برداری پژوهشی و مشارکت ذینفعان برای ارتقای پایدار و تاب‌آور محله‌های فقیرنشین ضروری است.

از سویی در سپهر مطالعات نشان می‌دهند که تداوم سکونتگاه‌های غیررسمی در ایران و سایر کشورهای جهان، نتیجه تعامل پیچیده‌ای از سیاست‌های دولتی، ساختارهای اقتصادی و عقلانیت تکنوکراتیک است که به بازتولید فقر و نابرابری فضایی منجر می‌شود. این سکونتگاه‌ها غالباً در حاشیه شهرها و پیرامون مناطق مرکزی شکل می‌گیرند و رشد فیزیکی آنها از توسعه اجتماعی و اقتصادی پیشی می‌گیرد. شکل‌گیری کالبدی و محیطی این مناطق تحت تأثیر عوامل مکان‌شناختی، دسترسی به شبکه‌های حمل‌ونقل و شاخص‌های بومی‌سازی‌شده است و می‌تواند مبنایی برای مدل‌سازی شهری و برنامه‌ریزی آینده باشد. در عین حال، پویایی‌های اجتماعی مانند حس تعلق، تعاملات جمعی و شبکه‌های حمایتی محلی قادرند تا حدودی کاستی‌های کالبدی و خدماتی را جبران کرده و ارزش اقتصادی و اجتماعی فضاهای شهری را افزایش دهند. مطالعات اخیر همچنین نشان می‌دهند که غیررسمی بودن مسکن و کار در مناطق حاشیه‌ای و پیرامونی پایدار است و سیاست‌های مبتنی بر مکان، رویکردهای تطبیقی، نقشه‌برداری پژوهشی و مشارکت فعال ذینفعان، برای ارتقای پایدار، فراگیر و تاب‌آور این محله‌ها و درک صحیح فضای عمومی ضروری محسوب می‌شوند [۱۶].

دیوید هاروی (Harvey, D) استدلال می‌کند که شهری شدن در سرمایه‌داری نه برای رفع نیازهای انسانی، بلکه برای جذب مازاد سرمایه و بازتولید مناسبات اقتصادی نابرابر شکل می‌گیرد. او مفهوم «توسعه نابرابر فضایی» (Uneven spatial development) را معرفی می‌کند؛ نظامی که از طریق کنترل زمین، قیمت مسکن و سیاست‌های شهری، فضا را کالایی سودآور کرده و رشد نابرابر مناطق شهری را ایجاد می‌کند. در این شرایط، سکونتگاه‌های حاشیه‌ای و غیررسمی در موقعیت فرودست و محروم باقی می‌مانند. زیست حاشیه‌ای تجلی فضایی روابط نابرابر اجتماعی است و حاشیه‌نشینی نه نتیجه ناکارآمدی فردی، بلکه محصول سیاست‌های نظام‌مند اقتصادی و فضایی است که

می‌گیرند. در این دیدگاه، حاشیه‌نشینان نه قربانی منفعل، بلکه کنشگرانی فعال در بازتعریف نظم فضایی و اجتماعی شهر هستند و شهرها باید از منطق سودمحور فاصله گرفته و به بستری برای زیست برابر و عدالت فضایی تبدیل شوند.

نظریه فضای خاکستری (Gray space): این نظریه یکی از رویکردهای نوین در مطالعات شهری انتقادی است که توسط اورن یفتاچل (Yiftachel, O) در دهه‌ی ۲۰۰۰ میلادی مطرح شد. یفتاچل [۲۱] نظریه «فضای خاکستری» را برای تحلیل فضاهایی ارائه کرد که میان «قانونی» و «غیرقانونی» یا «رسمی» و «غیررسمی» قرار دارند و نه کاملاً جذب نظم رسمی شهری می‌شوند و نه حذف. این فضاها محصول مستقیم سیاست‌های قدرت در نظام‌های شهری نابرابرند و اغلب مناطق فقیران، مهاجران یا اقلیت‌های قومی را شامل می‌شوند. این سیاست دوگانه نوعی «آپارتاید شهری خزنده» (Creeping urban apartheid) ایجاد می‌کند، که در آن گروه‌های به حاشیه‌رانده‌شده از حقوق رسمی شهروندی، امنیت مالکیت و دسترسی به خدمات عمومی محروم‌اند، اما حضور آن‌ها برای نیروی کار ارزان و بقای اقتصادی شهر ضروری است. زیست حاشیه‌ای نه یک استثناء، بلکه بخشی از منطق توسعه شهری در نظام‌های نابرابر است. سکونتگاه‌های غیررسمی، محلات فرودست و کمپ‌های مهاجران نمونه‌هایی از فضاهای خاکستری‌اند که میان حذف و پذیرش، مشروعیت و طرد نوسان می‌کنند. دولت‌ها با تعویق تصمیم‌گیری درباره وضعیت قانونی این فضاها، حکمرانی از طریق ابهام ایجاد می‌کنند و نابرابری فضایی را بازتولید می‌کنند [۲۲]. یفتاچل تأکید می‌کند که فضای خاکستری دو بعد دارد: بعد سرکوبگرانه، که از طریق طرد اجتماعی و بی‌ثبات‌سازی حقوق مالکیت عمل می‌کند، و بعد مقاومت‌گرایانه که با شبکه‌های اجتماعی، خلاقیت‌های روزمره و اشکال غیررسمی زندگی ساکنان حاشیه‌ای بروز می‌یابد. حاشیه‌نشینان نه صرفاً قربانی، بلکه کنشگرانی فعال هستند که با ایجاد ساختارهای خودسازمان‌یافته، «شهروندی از پایین» را شکل می‌دهند و با بازتعریف فضاهای غیررسمی، مشروعیت اجتماعی تولید می‌کنند [۲۳]. این نظریه مرز میان شهر رسمی و غیررسمی را سیال و سیاسی می‌داند و حل مسائل حاشیه‌ای مستلزم به رسمیت شناختن حقوق، هویت و مشارکت واقعی ساکنان است. پارادایم شهرسازی: در پارادایم شهرسازی، نظریه اقتصاد سیاسی شهرسازی روابط قدرت، سرمایه و سازمان فضایی را تحلیل می‌کند. فرآیند شهرنشینی و توسعه شهری نتیجه عملکرد نیروهای اقتصادی و سیاسی در نظام سرمایه‌داری است و شهرها به عنوان فضاهای اجتماعی-اقتصادی، تحت تأثیر انباشت سرمایه، ساختار طبقاتی و سیاست‌های دولت شکل می‌گیرند [۲۴]. بنابراین فضا کالایی اقتصادی است و زمین، مسکن و زیرساخت‌ها از طریق سرمایه‌گذاری، مالکیت و کنترل، ابزارهایی برای انباشت سرمایه

محسوب می‌شوند. در این زمینه علاوه بر هاوی نظریه‌پردازانی چون مانوئل کاستلز (Castells, M) و نیل اسمیت (Smith, N) نشان داده‌اند که توسعه‌ی شهری در نظام سرمایه‌داری، به جای پاسخ‌گویی به نیازهای عمومی، در خدمت بازتولید روابط اقتصادی نابرابر است [۲۵]. در نتیجه، فضاهای شهری دچار توسعه‌ی نابرابر فضایی (Uneven spatial development) می‌شوند؛ پدیده‌ای که در آن، مناطق مرکزی به شدت سرمایه‌پذیر و مناطق پیرامونی به تدریج محروم و فرسوده می‌گردند. این نظریه حاشیه‌نشینی را نتیجه مستقیم سرمایه‌داری فضایی می‌داند؛ وقتی زمین و مسکن کالایی می‌شوند، طبقات فرودست به فضاهای غیررسمی و ارزان پناه می‌برند. این فرآیند محصول سیاست‌های زمین و مسکن ناعادلانه، تمرکز سرمایه در مرکز و بی‌توجهی به عدالت توزیعی است، نه نتیجه فقر فردی [۲۶]. از این منظر، سیاست‌های رسمی شهرسازی مانند پروژه‌های نوسازی شهری یا بازآفرینی بافت‌های فرسوده اغلب نقش «تسریع‌کننده‌ی حذف اجتماعی» را ایفا می‌کنند. هنگامی که مناطق فقیر شهری هدف مداخله‌های سرمایه‌محور قرار می‌گیرند، به جای بهبود وضعیت ساکنان، با فرآیند گرانتیفیکاسیون (Gentrification) یا «نوسازی طبقاتی» مواجه می‌شوند که منجر به جابه‌جایی جمعیت‌های کم‌درآمد از مرکز به پیرامون شهر می‌گردد [۲۷]. این نظریه بازتولید دائمی فقر فضایی را محصول سرمایه‌داری شهری می‌داند و بر نقش تنظیم‌گر دولت تأکید دارد. سیاست‌های شهری باید عدالت اجتماعی و فضایی را تحقق بخشند، شامل توزیع عادلانه زمین، دسترسی برابر به خدمات و مشارکت مؤثر ساکنان. زیست حاشیه‌ای نه ناهنجاری، بلکه پیامد منطقی شهر سرمایه‌محور است [۲۰]. از سویی نظریه برنامه‌ریزی مشارکتی و دموکراتیک، واکنشی به رویکردهای تکنوکراتیک از دهه ۱۹۶۰ است و تأکید دارد که شهر و فضا باید محصول تعامل و مشارکت واقعی شهروندان باشند. مشارکت مؤثر زمانی تحقق می‌یابد که ساکنان در تصمیم‌گیری، اولویت‌گذاری و اجرای پروژه‌های شهری نقش مستقیم داشته باشند [۲۸، ۲۹]. سپس در ادامه، نظریه‌پردازانی چون پتسی هیلی (Healey, P) و جان فورستر (Forester, J) با تکیه بر نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس (Habermas, J)، برنامه‌ریزی را به عنوان فرآیندی ارتباطی و مبتنی بر عقلانیت جمعی بازتعریف کردند [۳۰]. در این رویکرد، شهر فضایی برای گفت‌وگوی اجتماعی است و برنامه‌ریزی مشارکتی بر بازگرداندن صدای گروه‌های به حاشیه‌رانده‌شده، فقرا، مهاجران و ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی در تصمیم‌گیری‌های شهری تأکید دارد. این نظریه، زیست حاشیه‌ای را نه صرفاً کالبدی یا اقتصادی، بلکه نتیجه‌ی طرد اجتماعی و حذف از سیاست‌گذاری شهری می‌داند و راه‌حل را در تحقق «حق به صدا» و «حق به تصمیم‌گیری» می‌داند [۳۱]. در چنین چارچوبی، برنامه‌ریزی شهری به ابزاری

برای توانمندسازی اجتماعی (Empowerment) و عدالت فضایی (Spatial justice) تبدیل می‌شود.

نهایتاً سومین رویکرد در پارادایم شهرسازی توسعه پایدار شهری و عدالت فضایی (Sustainable urban development) است که در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی در پی گزارش کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه وارد گفتمان برنامه‌ریزی شهری شد. توسعه پایدار شهری بر سه رکن عدالت اجتماعی، کارایی اقتصادی و پایداری زیست‌محیطی استوار است و هدف آن تعادل میان رشد اقتصادی، حفاظت از منابع طبیعی و ارتقای کیفیت زندگی شهروندان است [۳۲]. این مفهوم با عدالت فضایی پیوند دارد و بررسی می‌کند چه کسانی از فضاهای شهری سود می‌برند و چه کسانی محروم‌اند. سکونتگاه‌های غیررسمی نشانه ناکامی نظام‌های اقتصادی و فضایی در تحقق عدالت اجتماعی‌اند و راهکار مقابله با حاشیه‌نشینی ادغام فضایی و اجتماعی از طریق سیاست‌های توانمندسازی و بازتوزیع منابع است. سیاست‌گذاری شهری پایدار و عادلانه، فضاهای به حاشیه‌رانده‌شده را در نظام رسمی شهر ادغام، مشارکت اجتماعی را افزایش، و تمرکز قدرت و سرمایه در مناطق مرکزی را کاهش می‌دهد.

پارادایم معماری: پارادایم معماری، با محوریت نظریه «تولید فضا» (Production of space) هنری لفبر، شهر و فضا را محصول تعامل نیروهای مادی، نمادین و انسانی می‌داند [۱۹]. تولید فضا از برهم‌کنش سه‌گانه فضایی (Spatial triad): فضای ادراک‌شده، تصور شده و زیسته شکل می‌گیرد و هر فضا ترکیبی از قدرت، معنا و تجربه زیسته است. در نظام‌های سرمایه‌داری نابرابر، «فضای تصور شده» یا برنامه‌ریزی شده بر دو سطح دیگر سلطه یافته و فضا را به کالایی اقتصادی تبدیل می‌کند که گروه‌های دارای تجربه زیسته متفاوت را حذف یا به حاشیه می‌راند. حاشیه‌نشینی برآیند نابرابری در فرآیند تولید فضا است و سکونتگاه‌های غیررسمی نمونه‌ای از «فضاهای زیسته»‌اند که خارج از نظم رسمی شکل گرفته، اما دارای معانی اجتماعی و فرهنگی غنی‌اند. این فضاها اغلب از سوی نظام رسمی غیرقانونی تلقی می‌شوند، زیرا با منطق سرمایه‌محور و برنامه‌ریزی نخبگانی تضاد دارند [۲۴]. با این حال، لفبر این فضاها را حامل مقاومت اجتماعی و بازپس‌گیری فضا توسط گروه‌های فرودست می‌داند. بنابراین، حاشیه‌نشینی نه تنها محصول کمبود منابع یا ضعف برنامه‌ریزی، بلکه نتیجه سلطه «فضای انتزاعی» بر «فضای زیسته» است. حل مسائل حاشیه‌ای مستلزم بازتعریف رابطه قدرت و فضا، و گذار از تولید فضا به‌دست نخبگان به تولید فضا توسط شهروندان و از پایین است [۳۳]. نظریه «سوم فضا» (Thirdspace) ادوارد و. سوجا (Soja, E W) در دهه ۱۹۹۰، با الهام از لفبر، درکی چندبعدی از فضا ارائه می‌دهد که از دوگانگی سنتی «عینی/ذهنی» فراتر می‌رود. او فضا را ترکیبی پویا از تجربه، تخیل، حافظه و قدرت می‌داند، جایی که زندگی روزمره،

کنش‌های اجتماعی و تخیلات فرهنگی به هم می‌آمیزند؛ فضا نه فقط «محیطی برای زندگی»، بلکه «فرآیندی از زندگی» است. این رویکرد امکان درک شهر و حاشیه را از زاویه تجربه زیسته ساکنان فراهم می‌کند، زیرا سکونتگاه‌های غیررسمی و محلات فقیرنشین حامل معانی پیچیده، مقاومت و خلاقیت اجتماعی هستند [۳۴]. در واقع «سوم فضا» عرصه‌ای است که گروه‌های به حاشیه‌رانده‌شده از طریق کنش‌های فرهنگی و اجتماعی، نظم رسمی شهر را بازتعریف و شبکه‌های اجتماعی و فضاهای بدیل خلق می‌کنند. رویکرد سوم، معماری عدالت‌گرا و اجتماع‌محور است که معماری و طراحی شهری را فراتر از عمل فنی و زیبایی‌شناسانه می‌داند و آن را فرآیندی سیاسی و اخلاقی برای مقابله یا بازتولید نابرابری اجتماعی می‌شناسد [۲۰]. از این منظر، فضاهای شهری، از خیابان و پارک تا مسکن و زیرساخت‌ها، باید حق برابر استفاده و تعلق را برای همه شهروندان، به‌ویژه گروه‌های حاشیه‌ای، تضمین کنند [۳۴]. بنابراین سکونتگاه‌های غیررسمی نباید صرفاً به‌عنوان «مسئله» برای حذف یا بازسازی از بالا دیده شوند، بلکه به‌عنوان فضاهای زنده، خلاق و دارای سرمایه اجتماعی شناخته می‌شوند و طراحی آن‌ها باید با رویکرد توانمندسازی و مشارکت ساکنان انجام گیرد. طراحی‌های سرمایه‌محور و انحصاری که منجر به جابه‌جایی جمعیت فقیر یا گران‌تئیفیکاسیون می‌شوند، مصداق نقض عدالت فضایی محسوب می‌شوند.

در مجموع تحلیل زیست حاشیه‌ای در بستر شهرهای معاصر نیازمند نگرشی چندسطحی است که بتواند ارتباط میان ساختارهای قدرت، سیاست‌های فضایی و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان‌ها را آشکار سازد. در این حوزه سه پارادایم جامعه‌شناسی، شهرسازی و معماری در ترکیب با یکدیگر، چارچوبی جامع و میان‌رشته‌ای فراهم می‌آورند که از طریق آن می‌توان منطق تولید، بازتولید و مقاومت در برابر نابرابری‌های فضایی را تبیین کرد.

۴. یافته‌ها و بحث

داده‌های به‌دست‌آمده از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته پس از تحلیل پدیدارشناختی، در سه مضمون کلی شامل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و بهداشت مورد واکاوی قرار گرفتند. ابتدا، مضامین بعد روان‌شناختی ارائه می‌گردد. این در حالی است که مضامین استخراج‌شده در این حوزه بازتاب‌دهنده‌ی احساسات، ادراکات و تجربه‌های زیسته‌ی مشارکت‌کنندگان درباره‌ی اضطراب، ناامنی، انگ اجتماعی، بی‌قدرتی و امید به تغییر در زندگی روزمره‌ی آنان در مناطق حاشیه‌ای است.

۴-۱. مضامین روانشناختی

۴-۱-۱. مضمون احساس ناامنی روانی و اضطراب پایدار
اکثر مشارکت‌کنندگان از وجود نوعی اضطراب مزمن و ترس

«آدمای اینجا یاد گرفتن با درد کنار بیان. شاید امیدمون کمه، ولی هنوز خاموش نشده.»

۴-۱-۵. مضمون تعارض میان واقعیت تلخ و آرزوهای روانی

بسیاری از مشارکت‌کنندگان میان آرزوهای ذهنی و واقعیت زندگی خود تعارض روانی شدیدی را تجربه می‌کردند. فاصله‌ی میان رؤیاهای فردی و شرایط سخت محیطی، منبع اضطراب و در عین حال انگیزه‌ی درونی برای تغییر بود. مشارکت‌کننده «VI» در این باره گفت:

«گاهی خیال می‌کنم یه روزی خونه‌ی درست و حسابی دارم. بعد یه دفعه یاد واقعیت می‌افتم و دلم می‌گیره. این کشمکش از درون آدمو خسته می‌کنه.»

همچنین مشارکت‌کننده «XII» گفت:

«دلم می‌خواد مثل بقیه عادی زندگی کنم، اما هر روز یادم می‌افته ما «حاشیه‌نشین»یم. این یادآوری دردناکه.»
در مجموع داده‌ها نشان داد ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی با فشارهای روانی مزمن نظیر اضطراب، ناامنی، بی‌قدرتی و ناامیدی مواجه‌اند، اما هم‌زمان نشانه‌هایی از تاب‌آوری، امید پنهان و مقاومت دیده می‌شود؛ ترکیبی که تعامل فقر مادی، طرد اجتماعی و تلاش برای حفظ کرامت انسانی را بازتاب می‌دهد.

۴-۲. مضامین اجتماعی

داده‌های مربوط به بعد اجتماعی نیز، نشان‌دهنده‌ی تجارب زیسته‌ی خاص مشارکت‌کنندگان از زندگی در حاشیه شهر در قالب چند مضمون اصلی شامل فقدان انسجام اجتماعی، احساس طرد از جامعه‌ی شهری، شکل‌گیری شبکه‌های حمایتی درون محله‌ای، تبعیض و نابرابری اجتماعی، و مشارکت محدود در امور مدنی مورد تحلیل قرار گرفتند.

۴-۲-۱. مضمون طرد اجتماعی و احساس نادیده گرفته شدن

بسیاری از مشارکت‌کنندگان از نوعی احساس جدایی از جامعه‌ی رسمی و طردشدگی اجتماعی سخن گفتند. آنان بر این باور بودند که حاشیه‌نشین بودن موجب شده تا از خدمات شهری، حمایت‌های دولتی و حتی ارتباط برابر با شهروندان مناطق مرکزی محروم شوند. مشارکت‌کننده «I» می‌گوید:

«ما انگار جزو شهر حساب نمی‌شیم. وقتی می‌ریم شهرداری یا هر اداره‌ای، یه نگاه تحقیرآمیز دارن که آدم پشیمون می‌شه از حرف زدن.»

همچنین مشارکت‌کننده «X» می‌گوید:

«بچه‌هام هم حس می‌کنن متفاوتن. توی مدرسه کمتر باهاشون دوست می‌شن. این طردشدگی از بچگی تو وجودمون می‌مونه.»

درونی در زندگی روزمره‌ی خود سخن گفتند. این اضطراب ناشی از احساس بی‌ثباتی در آینده، ترس از تخریب خانه‌ها، نداشتن درآمد پایدار و ناامنی محیطی بود. مشارکت‌کننده «XII» می‌گوید:

«هر شب با ترس می‌خوابم. نمی‌دانم فردا صبح خانه‌مان را خراب می‌کنند یا نه. همیشه استرس دارم، حتی وقتی چیزی برای ترسیدن نیست، دلم آشوب است.»

و مشارکت‌کننده «XVII» گفت:

«گاهی نصف شب از خواب می‌پریم، فکر می‌کنم پلیس آمده برای تخریب. این ترس با من زندگی می‌کند، حتی وقتی می‌دانم خبری نیست.»

۴-۱-۲. مضمون احساس بی‌ارزشی و نادیده‌انگاری اجتماعی

در بسیاری از روایت‌های مشارکت‌کنندگان، احساس بی‌ارزشی و طردشدگی اجتماعی دیده شد. مشارکت‌کنندگان بیان کردند که نگاه مردم شهر به آنان همراه با تحقیر و بی‌اعتمادی است و همین امر موجب شکل‌گیری نوعی خودپنداره‌ی منفی در آن‌ها شده است. مشارکت‌کننده «III» در این باره گفت:

«بچه‌هام وقتی می‌رن مدرسه، همکلاسی‌هاشون بهشون می‌گن «شهرکی». این برچسب خیلی دردناکه. منم حس می‌کنم آدم بی‌ارزشی‌ام.»

همچنین مشارکت‌کننده «XIII» می‌گوید:

«وقتی می‌فهمند از منطقه حاشیه‌ام، رفتارشان عوض میشه. انگار آدم دیگه‌ای می‌شن. حس می‌کنم هیچ‌کس ما رو جدی نمی‌گیره.»

۴-۱-۳. مضمون احساس ناامیدی و خستگی روانی از تداوم مشکلات

احساس درماندگی و خستگی روانی یکی از مضامین پررنگ در میان مشارکت‌کنندگان بود. تکرار ناکامی‌ها، ناتوانی در تغییر شرایط و فقدان حمایت‌های مؤثر اجتماعی، به شکل‌گیری ناامیدی مزمن در آنان انجامیده است. مشارکت‌کننده «X» می‌گوید:

«هر روز همونه که دیروزه. هیچ چیز عوض نمی‌شه. فقط سمنون می‌ره بالا و امیدمون کمتر می‌شه.»
مشارکت‌کننده «XIII» نیز می‌گوید:

«انگار یه دور باطل داریم. هرچی تلاش می‌کنیم، باز تهش فقره. گاهی دلم می‌خواد همه‌چی تموم بشه.»

۴-۱-۴. مضمون مقاومت روانی و امید پنهان به تغییر

با وجود دشواری‌ها، برخی مشارکت‌کنندگان از نوعی مقاومت درونی و امید پنهان سخن گفتند. در میان تجربه‌های تلخ، میل به تغییر، باور به بهبود و امید به آینده، نشانه‌ای از پویایی روانی در آنان بود. مشارکت‌کننده «XII» می‌گوید:

«من همیشه به خودم می‌گم باید قوی باشم. اگه من ناامید شم، خانواده‌ام از هم می‌پاشه. همین فکر نگه‌م داشته.»

همچنین مشارکت‌کننده «XVI» می‌گوید:

۴-۲-۲. مضمون روابط اجتماعی بسته و مبتنی بر اعتماد محدود

در مصاحبه‌ها مشخص شد که بیشتر روابط اجتماعی ساکنان حاشیه‌ای درون محله‌ای، محدود و گاه مبتنی بر بی‌اعتمادی است. این بی‌اعتمادی از تجربه‌ی مکرر دروغ، فریب یا سوءاستفاده در روابط محلی ناشی می‌شود. در این باره مشارکت‌کننده «VIII» بیان کرد:

«اینجا همه همدیگر رو می‌شناسن، ولی کمتر کسی واقعا به یکی اعتماد داره. هرکسی دنبال خودش و گذران روزشه.»
مشارکت‌کننده «XIII» هم می‌گوید:

«ما به خاطر سختی زندگی، یاد گرفتیم زیاد به کسی اعتماد نکنیم. حتی همسایه‌هامون گاهی به چشم رقیب دیده می‌شن.»

۴-۲-۳. مضمون شکل‌گیری همبستگی‌های درونی و حمایت غیررسمی

با وجود بی‌اعتمادی کلی، در میان برخی مشارکت‌کنندگان نوعی همبستگی درون محله‌ای و شبکه‌های حمایتی غیررسمی وجود داشت. این روابط بیشتر میان زنان یا خانواده‌هایی شکل می‌گیرد که در موقعیت‌های مشابه قرار دارند. مشارکت‌کننده «XII» می‌گوید:

«زنای محل وقتی یکی مریض می‌شه یا مشکلی داره، سریع جمع می‌شن کمکش کنن. شاید پول نداشته باشیم ولی دل داریم.»
مشارکت‌کننده «V» گفت:

«بیشتر وقتا مشکلات رو خودمون حل می‌کنیم. از دولت که خبری نیست، پس باید خودمون پشت هم باشیم.»

۴-۲-۴. مضمون تجربه‌ی نابرابری و تبعیض اجتماعی
تقریباً تمام مشارکت‌کنندگان از نابرابری در دسترسی به فرصت‌ها و تبعیض آشکار اجتماعی سخن گفتند. آن‌ها احساس می‌کردند در نظام شهری و اجتماعی، جایگاهی حاشیه‌ای و کم‌اهمیت دارند. مشارکت‌کننده «IX» می‌گوید:

«برای یه شغل ساده هم وقتی می‌فهمن از منطقه ما هستی، قبولت نمی‌کنن. انگار اسم محله شده ننگ.»
مشارکت‌کننده «XIV» می‌گوید:

«حتی توی درمانگاه هم رفتار متفاوت دارن. به ما زود رسیدگی نمی‌کنن، می‌گن برید صف آخر. این تبعیض آدمو خسته می‌کنه.»

۴-۲-۵. مضمون مشارکت اجتماعی محدود و بی‌اعتمادی به نهادها

یافته‌ها نشان می‌دهد که سطح اعتماد اجتماعی و مشارکت مدنی در میان ساکنان این مناطق بسیار پایین است. بیشتر افراد، نهادهای رسمی و سازمان‌های شهری را ناکارآمد یا بی‌توجه به نیازهای خود می‌دانند. مشارکت‌کننده «XII» می‌گوید:

«هیچ‌کس از مسئولان سراغی از ما نمی‌گیره. وقتی هم

جلساتی می‌دارن، فقط حرف می‌زنن و بعدش فراموش می‌کنن.»
مشارکت‌کننده «II» هم می‌گوید:

«ما عادت کردیم همه چیز رو خودمون درست کنیم. از دولت چیزی نمی‌خوایم، چون می‌دونیم فایده‌ای نداره.»

۴-۲-۶. مضمون احساس جدایی از فضای رسمی شهر
مضمون مشترک دیگری که در مصاحبه‌ها برجسته شد، احساس جدایی از شهر و فقدان امکانات شهری پایه بود. نبود فضاهای زیرساخت‌های مناسب، حمل‌ونقل عمومی ضعیف، نبود فضاهای فرهنگی و ورزشی و کمبود خدمات اجتماعی از جمله مواردی بود که مشارکت‌کنندگان به آن اشاره کردند. مشارکت‌کننده «V» در این باره می‌گوید:

«ما حتی یه پارک درست نداریم. بچه‌هام برای بازی باید برن وسط خاک و زباله. این انصاف نیست.»

مشارکت‌کننده «IV» نیز می‌گوید:

«برای یه کار ساده مثل تمدید دفترچه بیمه باید نصف روز توی شهر بگردیم. انگار ما توی دنیای دیگه‌ای زندگی می‌کنیم.»
در نهایت تحلیل تحلیل داده‌ها نشان داد ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی مشهد در انزوای اجتماعی ساختاریافته‌اند؛ با طرد و تبعیض از جامعه رسمی و روابط شکننده درون محله. با این حال، شبکه‌های حمایتی غیررسمی، به‌ویژه میان زنان و خانواده‌های قدیمی، پویایی اجتماعی خرد را حفظ و پایه‌ای برای برنامه‌ریزی‌های آینده فراهم می‌کنند.

۴-۳. مضامین زیستی و بهداشتی

ساکنان مناطق حاشیه‌ای با چالش‌های متعددی در زمینه‌ی سلامت جسمی، بهداشت محیطی، تغذیه، دسترسی به خدمات درمانی و کیفیت زندگی روبرو مواجه‌اند. این یافته‌ها در قالب مضامین اصلی شامل دسترسی محدود به خدمات سلامت، شرایط نامناسب محیط‌زیست و بهداشت عمومی، سوءتغذیه و کمبود امکانات تغذیه‌ای، سلامت جسمی تهدیدشده و سازوکارهای غیررسمی مراقبت از سلامت مورد تحلیل قرار گرفتند.

۴-۳-۱. مضمون دسترسی محدود به خدمات بهداشتی و درمانی

اغلب مشارکت‌کنندگان از کمبود مراکز درمانی، هزینه‌های بالای خدمات پزشکی و بی‌توجهی نهادهای رسمی شکایت داشتند. بسیاری از آنان تنها در مواقع بحرانی به پزشک مراجعه می‌کردند و اغلب درمان خود را ناتمام می‌گذاشتند. مشارکت‌کننده «XII» می‌گوید:

«اینجا نزدیک‌ترین درمانگاه یه ساعته فاصله داره. وقتی بچم مریض می‌شه، تا برسونمش اون‌جا، حالش بدتر می‌شه.»
مشارکت‌کننده «XI» می‌گوید:

«زنای محل هرکدوم یه چیزی بلدن. یکی می گه برای تب جوشونده بخور، یکی دیگه روغن محلی می ده. بیشتر وقتا هم جواب می ده.»

مشارکت کننده «I» گفت:

«یه پیرزن اینجاست که همه برایش احترام قائلن، می گن حکیمه. هرکی مریض می شه، اول پیش اون می ره بعد دکتر.»

۴-۳-۶. مضمون تأثیر وضعیت زیستی بر کیفیت زندگی

در نهایت، تحلیل ها نشان داد که وضعیت زیستی و بهداشتی نامطلوب، تأثیر مستقیمی بر احساس رضایت از زندگی و ادراک سلامت روانی مشارکت کنندگان دارد. بسیاری از آن ها احساس فرسودگی، بی انگیزگی و ناامیدی از بهبود شرایط داشتند. مشارکت کننده «XII» گفت:

«وقتی هر روز با بوی زباله و گرد و خاک بیدار می شی، دیگه انگیزه ای برای زندگی نمی مونه.»

مشارکت کننده «IX» می گوید:

«آدم از بس مریضی می بینم، انگار بیماری یه بخش از زندگی شده. دیگه برامون عادیه که همیشه یه دردی باشه.»

در مجموع تحلیل داده ها نشان داد ساکنان حاشیه ای مشهد در سلامت شکننده و پرخطر زندگی می کنند، اما سازوکارهای بومی و غیررسمی مراقبت، به ویژه از طریق همیاری و انتقال دانش سنتی میان زنان، به عنوان راهبردی سازگارانه عمل می کند و ضرورت عدالت بهداشتی و بازتوزیع منابع سلامت را برجسته می سازد.



نمودار ۱. شبکه مضامین تجارب زیسته ساکنان سکوئنگاه های غیر رسمی

در پایان مصاحبه ها، مشارکت کنندگان بر اساس تجربه ای

«یه بار رفتم دندان پزشکی دولتی، گفتن باید سه ماه منتظر بمونی. بعد رفتم خصوصی ولی نصف حقوق خانواده رو دادم.»

۴-۳-۲. مضمون شرایط نامناسب محیطی و بهداشت عمومی

بخش عمده ای از مشارکت کنندگان به مشکلات جدی در زمینه ی نظافت محیط، دفع زباله، نبود شبکه ی فاضلاب و آلودگی آب اشاره کردند. این وضعیت به طور مستقیم بر سلامت ساکنان تأثیر گذاشته و موجب بروز بیماری های گوارشی و پوستی شده است. مشارکت کننده «VI» می گوید:

«زباله ها رو کسی جمع نمی کنه، خودشون می سوزونن. بوی دود و پلاستیک نفس آدمو می بره.»

مشارکت کننده «IX» بیان کرد:

«ما هنوز با تانکر آب می گیریم. آب بعضی وقتا بو می ده، ولی مجبوریم استفاده کنیم. بچه هام چند بار اسهال شدید گرفتن.»

۴-۳-۳. مضمون سوء تغذیه و الگوهای غذایی ناسالم

یافته ها نشان داد که وضعیت تغذیه در این مناطق اغلب نامناسب است. کمبود منابع مالی، دسترسی محدود به مواد غذایی تازه، و گرانی گوشت و لبنیات موجب شده بیشتر خانواده ها به مصرف غذاهای پرنشاسته و کم ارزش روی بیاورند. مشارکت کننده «V» می گوید:

«بیشتر وقتا فقط برنج و نون می خوریم. گوشت شاید ماهی یه بار بخیریم. بچه هام کم خون شدن.»

مشارکت کننده «XII» می گوید:

«ما صبح فقط چای و نون داریم، نه شیر نه تخم مرغ. بدن آدم دیگه جون نداره، ولی چاره ای نیست.»

۴-۳-۴. مضمون سلامت جسمی تهدید شده و بیماری های شایع

در تحلیل داده ها مشخص شد که بسیاری از ساکنان با بیماری های مزمن و عودکننده مانند مشکلات تنفسی، دردهای عضلانی، کم خونی و بیماری های پوستی مواجه اند. بیشتر این مشکلات ناشی از شرایط کاری سخت، آلودگی محیط، و تغذیه ی ضعیف است. مشارکت کننده «XI» گفت:

«شوهرم کارگره، هر روز با گرد و خاک سروکله می زنه. الان سرفه هاش تموم نمی شه. می گن آسم گرفته.»

مشارکت کننده «XIV» هم گفت:

«پوست بچه هام پر از کهیر شده، دکتر گفت از آب آلوده ست. ولی مگه آب دیگه ای داریم؟»

۴-۳-۵. مضمون راهکارهای غیررسمی برای مراقبت از سلامت

به دلیل نبود دسترسی پایدار به خدمات بهداشتی، ساکنان از روش های سنتی و غیررسمی برای مراقبت از سلامت خود استفاده می کنند. در این میان، زنان نقش محوری در انتقال تجربه ها و توصیه های درمانی دارند. مشارکت کننده «XIII» می گوید:

احترام اجتماعی و حضور فعال نهادهای دولتی‌اند. سه اولویت کلیدی عبارتند از: (الف) توسعه زیرساخت‌ها و خدمات شهری، (ب) ایجاد نهادهای حمایت اجتماعی و روانی، و (ج) توانمندسازی و مشارکت فعال جامعه در برنامه‌ریزی و بهبود زیست‌پذیری محله.

۵. نتیجه‌گیری

پدیده حاشیه‌نشینی در مشهد، بر اساس چارچوب نظری و یافته‌های این پژوهش، نمایانگر تضادی عمیق میان منطق توسعه سرمایه‌محور و تجربه زیسته گروه‌های فرودست شهری است. تحلیل همزمان پارادایم‌های جامعه‌شناسی، شهرسازی و معماری با یافته‌های پدیدارشناختی (روان‌شناختی، اجتماعی و زیستی) تصویری چندبعدی از نابرابری فضایی ارائه می‌دهد. یافته‌ها هم‌پوشانی نظریه‌های انتقادی با واقعیت مشهد را تأیید می‌کند؛ نظریه هاروی (۲۰۰۸) که تمرکز خدمات و سرمایه در هسته مرکزی شهر را عامل رانده شدن گروه‌های کم‌درآمد می‌داند، با وضعیت مشهد همخوانی دارد. محرومیت حاشیه‌نشینان نه یک ناهنجاری تصادفی، بلکه نتیجه سیاست‌های نظام‌مند است که فضا را به کالایی سودآور تبدیل می‌کند. مناطقی مانند التیمور و قلعه‌ساختمان از نظر خدمات شهری و زیرساخت‌ها در وضعیت بحرانی‌اند، که تجلی فضایی روابط نابرابر اقتصادی و طبقاتی است. مشارکت‌کنندگان نابرابری در دسترسی به فرصت‌های شغلی و خدمات درمانی، محیطی نامناسب و ناکامی برنامه‌ریزی برای عدالت توزیعی را تأیید می‌کنند.

مضامین روان‌شناختی شامل احساس بی‌ارزشی، طرد اجتماعی، اضطراب پایدار و ناامیدی نشان‌دهنده آسیب‌پذیری روانی مزمن است. این یافته‌ها تأیید نظریه فضای خاکستری یفتاچل [۲۱] را می‌کند؛ مناطق حاشیه‌ای در تعلیق قانونی باقی مانده و حکمرانی از طریق ابهام اعمال می‌شود. فقدان امکانات پایه شهری نشان‌دهنده غفلت از نیازهای زیسته ساکنان و جدایی آنان از فضای رسمی شهر است. حاشیه‌نشینی برآیند نابرابری در فرآیند تولید فضایی است که منطق سرمایه‌محور بر آن حاکم است. یافته‌های پدیدارشناختی ابعاد انسانی و پیچیده تجربه زیسته ساکنان را آشکار می‌سازد که نظریه‌های کلان کمتر به آن پرداخته‌اند. شبکه‌های حمایتی غیررسمی، به‌ویژه میان زنان، نمونه‌ای از سوم‌فضا [۳۴] است؛ فضایی خارج از نظم رسمی که حامل خلاقیت اجتماعی و مقاومت است. این ساختارها به نوعی «شهروندی از پایین» منجر می‌شوند و بازپس‌گیری بخشی از حق به شهر را امکان‌پذیر می‌سازند.

پیشنهاد‌های ساکنان بر بازگرداندن «حق به صدا» و توانمندسازی اجتماعی تأکید دارد؛ آن‌ها خواستار مشارکت در تصمیم‌گیری و ایجاد نهادهای محلی برای حمایت روانی و اجتماعی هستند. این نشان می‌دهد راه‌حل، صرفاً کالبدی نیست و نیازمند تغییر نگرش

زیسته، پیشنهادهایی ارائه دادند که در سه محور طبقه‌بندی شد: (الف) بهبود زیرساخت‌ها و خدمات شهری، (ب) تقویت حمایت‌های اجتماعی و روانی، (ج) ارتقای آگاهی و مشارکت جامعه محور.

الف) بهبود زیرساخت‌ها و خدمات شهری

بخش عمده‌ای از مشارکت‌کنندگان بر ضرورت توجه به زیرساخت‌های فیزیکی و خدمات شهری تأکید داشتند. آنان کمبود امکاناتی نظیر آسفالت، جمع‌آوری زباله، سیستم فاضلاب، مراکز درمانی و امکانات آموزشی را مهم‌ترین مانع برای زندگی شرافتمندانه دانستند. مشارکت‌کننده «XI» گفت:

«اول از همه باید خیابون‌ها درست بشن. وقتی بارون میاد همه‌جا گل می‌شه. انگار هنوز تو روستای دورافتاده‌ایم، نه توی مشهد.»
مشارکت‌کننده «IX» گفت:

«مدرسه‌ها فرسوده‌ان. بچه‌هام با ترس می‌رن کلاس. آموزش و امکانات درست، آینده‌ی این محله رو عوض می‌کنه.»

ب) تقویت حمایت‌های اجتماعی و روانی

دسته‌ی دوم از پیشنهادها بر افزایش حمایت‌های اجتماعی، ایجاد فضاهای امن برای گفت‌وگو، و حضور مشاوران یا مددکاران اجتماعی تمرکز داشت. مشارکت‌کنندگان باور داشتند که بخش بزرگی از مشکلات آنان، ناشی از احساس بی‌پناهی و نبود توجه روانی و انسانی از سوی جامعه‌ی رسمی است. مشارکت‌کننده «I» گفت:

«ای کاش یکی بود که حرفمونو گوش بده. یه مرکز مشاوره رایگان باشه که آدم بتونه درد دل کنه. بیشتر مردم از ناراحتی روحی دارن می‌سوزن.»

مشارکت‌کننده «VIII» گفت:

«زنایلی فشار می‌کشن. هم باید کار کنن، هم خونه‌داری. اگه جایی برای آموزش یا حمایت از زن‌ها باشه، روحیه‌مون بهتر می‌شه.»
(ج) ارتقای آگاهی و مشارکت جامعه‌محور

گروهی از مشارکت‌کنندگان پیشنهاد کردند که ساکنان باید در تصمیم‌گیری‌های مربوط به محل خود نقش داشته باشند. آنان بر اهمیت آموزش، اطلاع‌رسانی و تقویت حس مسئولیت‌پذیری اجتماعی تأکید داشتند و خواستار اجرای برنامه‌های آموزشی در زمینه‌ی بهداشت، مهارت‌های شغلی و مشارکت اجتماعی شدند. مشارکت‌کننده «VII» گفت:

«اگه بیان و از خود مردم نظر بپرسن، بهتر می‌فهمن مشکل چیه. تصمیم‌گیری پشت میز فایده نداره، باید صدای ما رو بشنون.»

مشارکت‌کننده «XI» گفت:

«اگه کارگاه‌های آموزش شغلی راه بندازن، خیلیا از بیکاری درمی‌آن. جوانا انگیزه پیدا می‌کنن و از بزه‌کاری دور می‌مونن.»
در مجموع پیشنهاد‌های مشارکت‌کنندگان نشان می‌دهد ساکنان حاشیه‌ای با بینش واقع‌گرایانه، نیازمند برابری فرصت‌ها،

3. Hatami, D., Arabi, Z., & Rahmani, E. (2016). 3 Locating the optimal model of urban green space using Fuzzy Logic and AHP, By GIS. Case study: the city of Mashhad. *Amayesh*, 9(32), 63-84. <https://sanad.iau.ir/Journal/ebtp/Issue/43970>[Persian]
4. Ringrose, D.R. (1998). Capital Cities, Urbanization, and Modernization in Early Modern Europe. *Journal of Urban History*, 24(2), 155-183. <https://doi.org/10.1177/009614429802400201>
5. Castells, M. (2010). Globalisation, Networking, Urbanisation: Reflections on the Spatial Dynamics of the Information Age. *Urban Studies*, 47(13), 2737-2745. <https://doi.org/10.1177/0042098010377365>
6. Ramezani Farokhad, A., Akbari, H., Fouladiyan, M. and Mousaaei, M. (2024). A marginal area on the body of Mashhad metropolis: A socioeconomic analysis of the formation process of the Qala-e-Khiaban Neighborhood in Mashhad. *Geography and Urban Space Development*, 11(1), 25-47. doi: 10.22067/jgusd.2022.72270.1098[Persian]
7. Van Manen, M. (1990). *Researching lived experience: Human science for an action sensitive pedagogy*. State University of New York Press, Albany. <https://www.scirp.org/reference/ReferencesPapers?ReferenceID=575640>
8. Habibi, K., Arefi, M., Doostvandi, M. and Ashouri, K. (2022). Reproduction of urban informality in Iran: Its key factors, tools and challenges. *Journal of Urban Management*, 11(3), 381-391. <https://doi.org/10.1016/j.jum.2022.05.007>
9. Aghajani, H., Razzaghian, F. and Ghazi, R. (2024). Identifying Factors Influencing the Formation and Growth of Informal Settlements in Mashhad (Case Study: Seyedi, Khajeh Rabi, Ghal'e Sakhteman, and Jaddeh Qadim Ghochan Areas). *Geography and Development*, 22(77), 31-54. doi: 10.22111/gdij.2024.8681[Persian]
10. Pilehvar, A. (2021). Spatial-geographical analysis of urbanization in Iran. *Humanities and Social Sciences Communications, Palgrave Macmillan*, 8(1), 1-12. <https://doi.org/10.1057/s41599-021-00741-w>

مدیریتی و ارتقای مشارکت واقعی شهروندان است. در مجموع حاشیه‌نشینی در مشهد پدیده‌ای چندبعدی و ساختاری است که ریشه در رشد جمعیت، نابرابری اقتصادی، ضعف برنامه‌ریزی و تمرکز منابع دارد. زیست حاشیه‌ای ترکیبی از فقر، طرد اجتماعی و سلامت شکننده است و فقدان عدالت فضایی منجر به آپارتاید شهری خزنده می‌شود. با این حال، تاب‌آوری و سرمایه اجتماعی موجود می‌تواند پایه‌ای برای برنامه‌ریزی مشارکتی و توسعه محلی باشد. حل معضل حاشیه‌نشینی مستلزم گذار از رویکردهای صرفاً کالبدی به رویکردی عدالت‌گرا و انسان‌محور است؛ سیاست‌گذاران باید با به رسمیت شناختن حق به شهر برای تمامی ساکنان، بازتوزیع منابع، توانمندسازی محلی و ادغام فضایی-اجتماعی مناطق حاشیه‌ای را دنبال کنند و حاشیه‌نشینان را به‌عنوان کنشگران فعال در بازتعریف نظم فضایی شهر بپذیرند.

تشکر و قدردانی

این مطالعه بدون حمایت مالی شخص یا سازمانی انجام شده است. همچنین نویسندگان از مسئولین کتابخانه دانشگاه تهران و دانشگاه تربیت مدرس که در تهیه متون لازم همکاری داشتند تشکر می‌کنند.

تابی‌ده‌های اخلاقی

موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که هیچ تضاد منافی وجود ندارد.

سهام نویسندگان در مقاله

موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

منابع مالی/حمایتها

موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

References

1. Ahmadi, R., Ghahremani, S., Beshtrati Kivi, S., Bayat, F., Zareh, N., Rohani, A., Hamidi, R., Hamidi, N., Ghamisi, K., & Janianpour, P. (2022). Investigating Social Factors of Residential Satisfaction and the Impact on Housing Price in Spontaneous Settlements in Tehran Fringe. *Open Access Library Journal*, 9(10), 1-21. <https://doi:10.4236/oalib.1109176>
2. Khoshshima, F., Ahmadi, V., Farkisch, H., & Hanaee, T. (2025). 4 Assessment the Physical Components of Suburban Housing in Accordance with the Lifestyle of Immigrants. *Hoviatshahr*, 18(59), 5 - 18. <https://doi:10.71793/hoviatshahr.2024.795248> [Persian]

20. Fainstein, S. S. (2013). The just city. *International Journal of Urban Sciences*, 18(1), 1-18. <https://doi.org/10.1080/12265934.2013.834643>
21. Yiftachel, O. (2009). *Theoretical Notes On 'Gray Cities': The Coming of Urban Apartheid?* *Planning Theory*, 8(1), 88-100. <https://doi.org/10.1177/1473095208099300>
22. Roy, A. (2005). Urban Informality: Toward an Epistemology of Planning. *Journal of the American Planning Association*, 71(2), 147-158. <https://doi.org/10.1080/01944360508976689>
23. Yiftachel, O., & Yacobi, H. (2003). Urban Ethnocracy: Ethnicization and the Production of Space in an Israeli 'Mixed City'. *Environment and Planning. Society and Space*, 21(6), 673-693. <https://doi.org/10.1068/d47j>
24. Harvey, D. (2009). *Try the new Google Books*. University of Georgia Press. https://books.google.com/books/about/Social_Justice_and_the_City
25. Smith, M E. (2010). The archaeological study of neighborhoods and districts in ancient cities. *Journal of Anthropological Archaeology*, 29 (2), 137-154. <https://doi.org/10.1016/j.jaa.2010.01.001>
26. Andrés López, G. (2023). Recent Transformations in the Morphology of Spanish Medium-Sized Cities: From the Compact City to the Urban Area. *Land*, 12(7), 1276. <https://doi.org/10.3390/land12071276>
27. Hartt, M & Hackworth, J. (2020). Shrinking Cities, Shrinking Households, or Both? *International Journal of Urban and Regional Research*, 44(6), 1083-1095. <https://doi.org/10.1111/1468-2427.12713>
28. Arnstein, S. R. (1969). A Ladder of Citizen Participation. *Journal of the American Institute of Planners*, 35(4), 216-224. <https://doi.org/10.1080/01944366908977225>
29. Healey, P. (1997). *Collaborative Planning: Shaping Places in Fragmented Societies*. London, England: Macmillan Press Ltd. <https://doi.org/10.1007/978-1-349-25538-2>
30. Forester, J. (1989). *Planning in the Face of*
11. sarvar, H. and aminzadeh, S. (2019). Explaining causes of the formation of informal settlements and providing optimal solutions to organize them (Case Study: Boukan- Aliabad Neighborhood). *Geography and Human Relationships*, 2(3), 17-42. https://www.gahr.ir/article_99462.html [Persian]
12. Agyabeng, A. N., Peprah, A. A., Mensah, J. K., & Mensah, E. A. (2022). Informal settlement and urban development discourse in the Global South: Evidence from Ghana. *Norsk Geografisk Tidsskrift - Norwegian Journal of Geography*, 76(4), 242-253. <https://doi.org/10.1080/00291951.2022.2113428>
13. García, G.A., Badillo, E.R. & Aristizábal, J.M. (2024). Housing Informality and Labor Informality in Space: In Search of the Missing Links. *Appl. Spatial Analysis*, 17, 923-949. <https://doi.org/10.1007/s12061-024-09569-8>
14. Rusdiyanto, E., & Pariyanti, E. (2025). Mapping the field of sustainable slum upgrading: A comprehensive bibliometric analysis of global practices. *European Journal of Sustainable Development Research*, 9(4), em0330. <https://doi.org/10.29333/ejosdr/16832>
15. Lehmann, S. (2023). *The unplanned city: public space and the spatial character of urban informality*. Emerald Open Research, 1, 5. <https://doi.org/10.1108/EOR-05-2023-0007>
16. Harvey, D. (2008). The right to the city. *New Left Review*, 53, 23-40. <https://davidharvey.org/media/righttothecity>
17. Zhu, Y, Zhang, Y, Biljecki, F. (2025). Understanding the user perspective on urban public spaces: A systematic review and opportunities for machine learning. *Cities*, 156, 105535. <https://doi.org/10.1016/j.cities.2024.105535>
18. Lefebvre, H. (1968). *The Right to the City*. Paris, *Anthropos.org/library/henri-lefebvre-right-to-the-city*
19. Lefebvre, H. (1996). *Writings on cities* (E. Kofman & E. Lebas, Eds. & Trans). Oxford: Blackwell. (Original work published 1968). <https://lefebvre-henri-writings-on-cities>

- Association*, 82(4), 380-382. <https://doi.org/10.1080/01944363.2016.1214539>
33. Purcell, M. (2013). To Inhabit Well: Counterhegemonic Movements and the Right to the City. *Urban Geography*, 34(4), 560-574. <https://doi.org/10.1080/02723638.2013.790638>
 34. Soja, E. (2010). Spatializing the urban, Part I. *City*, 14(6), 629-635. <https://doi.org/10.1080/13604813.2010.539371>
 - Power. Berkeley, LA: University of California Press. <https://www.scirp.org/reference/referencespapers?referenceid=2005050>
 31. Williams, G. (2004). Evaluating Participatory Development: Tyranny, Power and (Re) Politicisation. *Third World Quarterly*, 25(3), 557-578. <http://www.jstor.org/stable/3993825>
 32. Berke, P. (2016). Twenty Years After Campbell's Vision: Have We Achieved More Sustainable Cities? *Journal of the American Planning*

